

مقاله زیر خطاب به ایست ممتنع و مشبع که استاد گرانمایه آقای دکتر ذبیح‌اله صفا استاد و رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در کنسرت جهانی ایران‌شناسان تهران ابراد کردند و ما بمناسبت اهمیت موضوع و نظریه محققانه‌ای که استاد برای تحقیق و تدوین تاریخ ایران پیشنهاد نموده‌اند، با کسب اجازه از حضور معظم له متن سخنرانی را در اینجا نقل می‌کنیم، باشد که خود راهنمای محققان ایرانی و خارجی شود.

بررسی‌های تاریخی

# جستجوی تحلیلی تاریخی در داستانهای ملی ایران

سرگذشت ملتی که از قرن‌ها پیش در سر راه حوادث بزرگ، زیسته و پنجه در پنجه دشواریهای گوناگون در انداخته است، مطلبی نیست که با چند مأخذ معدود به سامان رسد و آسان بدست آید. این سرگذشت پر حادثه را که مقرون بکوششهای مداوم در راه ایجاد و نشر نهضت‌های فکری و هنری بوده است باید از راه‌های مختلف تنظیم

بقلم

دکتر ذبیح‌اله صفا  
استاد و رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

کرد. سنگها و سفالها و سنگنوشته ها و کتابهایی بزبانهای مختلف عالم از زبان های هندی و اورارتی و آشوری و ایلامی و عبری و یونانی و رومی و ارمنی گرفته تا زبانها و ادبیات معروف هزاره اخیر و تمام زبانها و لهجه هایی که از عهد زرتشت تا امروز در ایران رواج یافته است باید در تنظیم چنین تاریخ پرماجرائی مورد استفاده قرار گیرد و از اکتفاء بیک دسته از آنها بدون منابع دیگر، باید تا بتوان خودداری شود.

دشواری کار مخصوصاً هنگامی بیشتر بچشم میخورد که با دوره های بسیار کهن از چنین تاریخ پر دامنه ای مواجه باشیم و در همین جاست که اکتفاء بمنابع خاص ممکن است ما را بر سردوراهی دشواری قرار دهد.

اختلاف بزرگی که میان دو روش تاریخ نویسی قدیم و جدید درباره ایران ملاحظه می کنیم از همین اکتفاء بیک دسته معین از منابع، ناشی شده است.

تا مدتی در مغرب زمین تاریخ ایران از دوره حکومت مدها و در مشرق زمین از هوشینگه (Haoshyangha) ملقب به پردات (Paradara) یعنی هوشنگ پشداد آغاز میگشت و بدین ترتیب دو راه متباعد از یکدیگر پیدا میشد که سرانجام در ایام مقارن با حمله اسکندر مقدونی بنحو مبهمی بهم می پیوست، و اکنون چند گاهی است که تاریخ نویسان ما با اکتفا بمنابع غربی و مآخذی که از ملل قدیم آسیای غربی و شمال غربی موجود است تاریخ ایران را تقریباً از همانجا شروع می کنند که هرودت آغاز کرده و مطلقاً با اطلاعاتی که از مآخذ قدیم ایرانی بدست می آید اعتنا ندارند.

آیا واقعاً آنچه نیاکان ماد درباره تاریخ اجداد خود نوشته اند باطل است و در برابر آنچه نویسندگان یونانی درباره ما گفته اند ارزش و اعتباری ندارد؟ بعقیده من چنین حکمی فاقد ارزش علمی است و مخصوصاً با اکتشافات چند سال اخیر باستانشناسان سازگاری ندارد.

این مطلب برای ما روشن است که مهاجرت اقوام آریائی بفلات ایران در یک زمان و از یک راه انجام نگرفت و چند قرن از دو راه اصلی شمال-شرقی و شمال و شمال غربی ادامه داشت. کار من در این گفتار بحث در کیفیت این

مهاجرتها و برشمردن قبایل مهاجر و یا تعیین تاریخ هریک از آن مهاجرتها نیست اما این نکته بر همه اهل تحقیق باید روشن باشد که سراسر این اقوام مهاجر را که بتدریج تا حدود قرن چهاردهم پیش از میلاد بر روی فلات ایران مستقر شده‌اند میتوان بر دو دسته قبایل شرقی و قبایل غربی منقسم ساخت، همان تقسیمی که عیناً درباره زبانه‌ها و لهجه‌های ایرانی متداولست و در اتقان علمی آن بحثی نیست.

اقوام غربی آنهایی هستند که پیش از قرن چهاردهم قبل از میلاد از ممالک ماوراء دریای مازندران بسرزمینهای جنوب جبال قفقاز سرازیر شدند و اسم دو قبیله از آنها را در قرن نهم پیش از میلاد در کتیبه شلم نسر دوم (Shalmanassar II) بصورت آمادی و پارسوآ ملاحظه می‌کنیم. در این اوان قبیله پارسوآ در شمال اراضی ماد نشین یعنی نزدیک اورمیه زندگی می‌کرد ولی نمیدانیم که آیا این دو قوم همان جنگجویانی بوده‌اند که در حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد در سرزمین اقوام میتانی نفوذ یافتند و چهار نام از اسامی خدایان آنان یعنی میترو ورون و ایندرا و ناس تی را در متون هیتی بغازکیو (Bogazkio) ملاحظه می‌کنیم یا نه؛ ولی همین سند بر ما ثابت می‌کند که قسمت غربی فلات ایران پیش از قرن چهاردهم قبل از میلاد بوسیله قبایل ایرانی مسکون شده و رابطه این قبایل با اقوام آنسوی مرزهای غربی فلات ایران از حدود یک هزار و پانصد سال پیش از ولادت مسیح یعنی در حدود سه هزار و پانصد سال پیش، آغاز یافته است.

این اقوام دیر گاه با دولتهای میتانی و هیتی و آشوری و امثال آنها در مبارزه بودند تا سرانجام بتشکیل دولت وسیع مادی از سال ۷۰۸ پیش از میلاد و تشکیل شاهنشاهی هخامنشی از سال ۵۵۰ پیش از میلاد توفیق یافتند و بر اثر تسلط بر تمام آسیای غربی و شمال غرب رابطه آنها با اقوام یونانی آسیای صغیر آغاز شد و از همین راه داستان آنان در متون یونانی راه جست و تاریخ ایران با نام و نشان ایشان آغاز شد.

اما آنچه از آثار هیتی تا اثر هرودت و جانشینان یونانی وی بدست می‌آید

فقط سرگذشتی است از کوششهای دسته غربی ایرانیان برای رهائی از تسلط بیگانگان و تشکیل دولت زورمند مادی و پارسی نه مربوط بهمه فلات ایران که تا قلب آسیای فلات پامیر و کوههای سلیمان و سواحل دریای عمان امتداد دارد، و حتی بعقدۀ من دولتهای مادی و سپس هخامنشی جانشین و دنباله دولتهایی از ایران بودند که قبایل دیگر ایرانی دیرگاهی پیش از آنان در نواحی شرقی فلات ایران ترتیب دادند و شمه‌یی از سرگذشت پادشان بزرگ آن دولتها را از قطعات کهن اوستا بیعد ملاحظه می‌کنیم.

دسته شرقی ایرانیان شعبی از اقوام هندو ایرانی هستند که بخشی از آنان مدت‌ها در سرزمین‌های قدیم خود واقع در آسیای مرکزی بر جای ماندند و بخش دیگری از آنان از راهی که در فرگرد اول و زدیداد ملاحظه می‌کنیم بتدریج از «اثرین و - اجه» بجانب مغرب و جنوب غربی و جنوب روانه شدند و سغد و مرو و بلخ و نسا و هرات و کابل و سرخس و زرنک و دیگر نواحی مشرق را مسکون ساختند. از این اقوام قبایل معروف ائیری و توئیری و سئیری و داه و سک و نظایر آنها را می‌شناسم و از راه مآخذ ایرانی و غیر ایرانی از آنان اطلاعاتی در دست داریم.

از میان همین دسته هاست که زردشت پیامبر سراینده گاتاها در حدود اواخر قرن یازدهم یا اوایل قرن دهم قبل از میلاد ظهور کرد. اهمیت سیاسی این دسته در ایجاد حکومت‌های محلی شرقی و جنگهای متمادی آنها با دیگر مهاجمان آریائی و سکائی است که عوامل و مواد اساسی تاریخ داستانی و حماسه‌های ملی ایران از آنها نشأت کرده است. این قبایل هم مانند قبایل غربی تشکیلات سیاسی و تاریخی داشتند منتهی قسمتی از تاریخ آنها غیر مکتوب و شاید کمی از آن مکتوب بود و بهمین جهت خیلی زود با عناصر داستانی مخلوط شد و هنگام تدوین بصورتی در آمد که نشانی‌هایی از آن را در دریشتها و یسناها می‌بینیم و قسمت مهم و مشروح آنها را اگر چیتروادات نسک و سوتگر نسک از کشاکش حوادث مصون میمانندند، میتوانستیم در آنها بیابیم. اما این دسته از قبایل و سلاطین مشرق ایران بر اثر بعد مکان و خاصه

در نتیجه آنکه میان آنان و ممالک واقع در آنسوی مرزهای غربی ایران بیابانهای وسیع مرکزی فلات ایران فاصله بوده باملل غربی مانند **بابلیان** و **آشوریان** و بعد از آنها **با یونان** خیلی دیرارتباط یافتند و قدمت رابطه آنان باملل مغرب بدرجه بی نبود که در منابع تاریخی آنان بعنوان اولین دسته های تشکیل دهنده سلطنت در ایران ذکر شوند. ولی این عدم اطلاع دلیلی برای انکار وجود تشکیلات و تمدن و پادشاهی خاص در ایران شرقی پیش از دوره برخورد دسته غربی ایرانیان با ملل مغرب نمی شود و بنابراین نباید تاریخ پادشاهی را در ایران بدوره بی موقوف ساخت که قبایل غربی ایران در پایان قرن هشتم پیش از میلاد آغاز کرده اند بلکه باید آنرا تا بمعهدی بالا برد که روایات ملی ایران و حتی روایات ملی و دینی هند و ایرانی ما را بدان راهبری میکنند.

درست است که دوره رجال هند و ایرانی مانند **جمشید و فریدون** و یا رجال دیگری از قبیل **هوشنگ و تهمورث** و فرزندان فریدون و تقسیم جهان میان آنان پراست از اشارات داستانی، ولی حتی درین عناصر داستانی هم نفوذ حقایق تاریخی مشهود است و اگر بعضی از آنها جنبه اساطیری محض داشته باشد باید از آنها بعنوان ریشه مطالب تاریخی استفاده کرده از راه تحقیق ثابت می شود که **پردات** لقب **هئوشینگه** که ضمناً عنوان عمومی اولین دسته پادشاهان ایران شرقی شده جز همان **پاراداتس (Paradate)** عنوان نخستین **سلسله شاهان سکائی** یا بهترین سلسله شاهان آن قوم نیست که هرودت در کتاب چهارم بندهای پنجم تا هفتم بصورت **محرف پارالاتس (Paralatos)** ذکر کرده و تأسیس آنرا از قول سکاهای جنوب روسیه تا هزار سال پیش از **حمله داریوش** بر قبایل سکا (یعنی سال ۱۵۱۴ پیش از میلاد مسیح) بالا برده است. یکی از دو برادر **کولاخسایوس** مؤسس سلسله **پاراداتس**، **آرپو خسایوس** است. **خسایوس** درین اسامی بمعنی شاه و با **خشای (Kshaya)** و **خشایثی (Xshayathya)** در زبانهای ایرانی از یک ریشه است و کلمه **آرپو (Arpo)** یادآور اسم **اوروپ (Urupe)** است که بالقب **تخم Taxma** تشکیل کلمه

تخم اوروپ TaxmaUrupa یعنی تهمورث را می دهد .

وجود یم ( Yima ) پسر ویونگهونت ( Vivanghwant ) در اوستا بدرستی یادآور نام یم ( Yama ) پسر ویوسونت ( V.vaswant ) در ادبیات سانسکریت و داستان ثراتاون ( Thraetaona ) پسر اثویه در اوستا و جنگ او با ازدهای سه پوزه شش چشم (دهاك) همانست که در ادبیات ودائی بصوت تری ننه پسر آبتیه (نظیر آبتین) و مبارزه او با ازدهای سه سر و شش چشم موسوم به داس ملاحظه میشود .

داستان تقسیم جهان میان سه پسر فریدون که دارای سه اسم مأخوذ از نام سه قبیله از قبایل هند و ایرانی است ، عیناً با داستان تقسیم جهان میان سه پسر گولاخسایوس سکائی شباهت دارد و نشان از آگاهی مبهم هندوایرانیان قدیم نسبت بدنمای اطراف خود می دهد . درین داستان ارج و تورج و سرم اسمهای هستند که از نامهای ائیری ساکنان ائیرین و توئیری ساکنان توئیرین و سئیریم ساکنان سئیریمین یعنی همان سوروماتهای تاریخ هرودوت مأخوذ شده اند و داستان جنگهای خونین آنان یادآور کشمکشهایی است که این سه قوم بزرگ هند و ایرانی مدتها بر سر تملک نواحی شرقی با هم داشتند .

وقتی بدوره کیانیان در اوستا و تاریخ داستانی ایران برسیم وضعی روشن تر در برابر خود می یابیم . کوششهایی که برخی از محققان در ایجاد وحدت میان کیان و هخامنشیان کرده اند قابل قبول نیست و در حقیقت مبتنی است بر پذیرفتن این اندیشه که زردشت در قرن ششم میلادی می زیسته و معاصر ویشتاسپ پدر داریوش بوده است و حال آنکه قرائن موجود در گاتاها و امارت دیگری که از قطعات کهن اوستای موجود برمی آید مارا بنظر خسانتوس لودیائی ( Xsantos de Irydie ) نزدیک می کند که میگفت زردشت ششصدسال پیش از عهد خشایارشا می زیست یعنی در حدود اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد ، و نیز باین نکته می کشاند که منشأ و مولد و محل دعوت زردشت در مشرق ایران بوده است نه در ولایت ماد بزرگ یا کوچک .

تردیدی که ممکن است بر بعض محققان در باره وجود زردشت دست دهد از قبیل همان تردیدهایست که شکاکان در باره وجود مسیح کرده اند. بهر حال آنکسی که **ساتاها** را با آن زبان کهنه در يك دوران کهن سرود و بر جای گذاشت همانست که درین سطور مورد توجه ماست و اوست که در اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد می زیست و پادشاه معاصر و حامی خود **ویشتاسپ** در **ساتاها** خطاب کرد و با او سخن گفت و از خاندان او و خود در آن سرودها نام برد.

از جانبی دیگر میدانیم که در فهرست پادشاهانی که در اوستا با عنوان **کوی** یعنی شاه آمده اند **ویشتاسپ** آخرین آنانست. ترتب لفظی و معنوی این **کویان** غالباً بنحویست که میتوان پذیرفت این دسته از امرای مقتدر شرقی ایران، که بعد از دوره مهاجرت آریائیان بایران شرقی میزیسته و گاه حدود تسلط خود را از ری تا دره سند می کشانیده، و مدتها با قبایل آریائی مهاجم بنام **توئیری** و سایر قبایل در نبرد بوده اند، از **کوی کوات تا کوی ویشتاسپ** بسا ترتیبی که در مآخذ دوره ساسانی و در **خداینامه** و **سیر الملوکها** و **شاهنامه** بنحو ناقصی نشان داده شده است، بنوبت قدرت یافته و بر بعض یا همه نواحی مشرق ایران حکومت کرده اند و اگر پایان دوره آنان را در اوستا مصادف با عهد ظهور زردشت یعنی اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد بدانیم باید دوره فرمانروایی آنان از حدود سیزده قرن قبل از میلاد مسیح آغاز شده باشد، و اگر چنین است ایرانیان شرقی هم مانند ایرانیان غربی تا چند گاه پس از مهاجرت بغلات ایران هنوز تشکیلات حکومتی درست نداشته و حکومت واحدی بوجود نیآورده بودند تا بر ناحیه نسبتاً بزرگ و عشایر نسبتاً متعدد فرمانروائی داشته باشند.

البته سرگذشت **کویان** در قطعات قدیم اوستا غیر از آنست که در متون متأخرتر و خاصه در متنهای دوره ساسانی و متون عربی و فارسی دوره اسلامی می بینیم. درین منابع اخیر برای **کویان** مذکور در اوستا نظم تاریخی بیشتری ایجاد کرده و داستانهای متعددی را در شرح سلطنت آنان وارد ساخته و بهمین سبب گاه مجبور شده اند بدانان عمر خارق العاده ای بدهند - از طرفی دیگر

بسیاری از حوادث و شخصیت‌های عهد اشکانی از قبیل خاندان گودرز و کشمکشها و مناقشاتی که با واردانس‌دار دوان و ولگش داشته‌اند، و داستان جنگ گودرزبان با کوشانیان و امثال آنها در تضاغیف داستانهای آن سلسله راه یافت و از طرفی دیگر تشکیلات و سازمان حکومت دوره اشکانی یعنی ملوک طوایف آن عهد و دخالتی که خاندانهای نیرومند پهلوانی یعنی پارتی در امر شاهنشاهی اشکانی و دفاع از آن بر عهده داشته‌اند در سرگذشت سلسله کیانی منعکس گردید.

مطلب مهمتر دیگر آنکه پایان دوره کیانی در اوستا منشاء تقارنی شده است میان پادشاهان آن سلسله و اواخر سلطنت هخامنشیان در ایران و نقطه این اقتران سلطنت بهمن ملقب به کی اردشیر و ملقب بدراز دست است که در فهرست‌های موجود در اوستا در زمره متعلقان و باز بستگان کوی ویشناسپ است ولی در روایات موجود و مربوط بسلسله کیانی بجاننشینی هشتاسپ رسیده و با اردشیر اول یکسان شده و القابی از قبل اردشیر، طویل‌الباع طویل‌الیدین، درازدست، دراز انگل و مقر و شر برای او آمده و بعضی از اعمال شاهان هخامنشی از قبیل باز فرستادن یهود به اورشلیم در التنبیه مسعودی و اختیار زنی یهودی در عیون الانبیاء و لشکر کشی به یونان در تاریخ سنی ملوک الارض و امثال اینها همه بعهد او انتساب یافته است.

منظور من از این بحث فعلا نشان دادن عناصر متعدد تاریخی در داستان های ملی ایران نیست؛ زیرا چنین فرصتی را در دست ندارم بلکه مقصود من آنست که با وجود آنهمه امارات و قرائن تاریخی در داستانهای ملی ایران که انعکاسی از تاریخ قسمت شرقی فلات ایرانی در عهد مقدم بر سلسله مادی و هخامنشی است و بعضی از آنها حتی در داستانهای مربوط به - شاهنشاهان غربی مانند کوروش نفوذ کرده است، دلیلی باهر است بر اینکه اکتفاء ما بمنابع غربی و ذکر آن قسمت از تاریخ ایران برای همه ایران، و نابوده انگاشتن آنهمه اطلاعات سودمند که از روایات هند و ایرانی برمیآید، و مسلماً اصالت بیشتری در نمایاندن افکار و عقاید و روحیات و فرهنگ ایرانیان قدیم دارد مطلقاً صحیح نیست.

پایان